مجلّه موسیقی

شماره ۱۰۷ دورهٔ سوم آبان و آذر ماه ۱۳۴۵

موسیقی عامیانهٔ امروز

نوشتهٔ J.K. Kwabena Nketia
استاد دانشگاه کلمبیا

هرسال در زمینهٔ تصنیف موسیقی کارهای فراوانی انجام می‌پذیرد و پیرایه طبع ونشر میگیرد. بسیاری از این‌کارهای تازه را مصنفین‌آنها ، موسیقی عامیانه میشمارند وبا همین نام به‌جامعه عرضه میدارند. امروز باگسترش یافتن وهمگانی شدن وسائلی چون رادیو ، تلویزیون و صفحه‌های‌گرامافون (که اغلب نیز تحت

سیطرهٔ بازرگانی‌های غول‌آسا قراردارند) در تودهٔ مردم که با کار سنجش و انتقاد کمتر سروکار دارند اقبالی تمام به‌نمونه‌های نو موسیقی عامیانه دیده می‌شود.

فروش وسیع صفحه‌های موسیقی عـامیانه ، ازدحام مردم در فستیوال‌هـا و کنسرتهای آن و جنبش بی‌حد وحصری که در این رشته از موسیقی همه جای دنیا بویژه در کشورهای‌متحدامریکا دیده‌می‌شود، گواه صادقی برمقبولیت‌عام ومحبوبیت بی‌مانند این موسیقی می‌تواند بود.

استادان موسیقی‌شناسی نژادی وکارآزمودگانی که هنوز به‌معیارهای معینی برای موسیقی عامیانه پای‌بندند بدین موج جدید چندان التفاتی نمی‌ورزند وآن را بجد نمی‌نگرند .

گردآورندگان وپژوهندگان نیزهنوزبرای دست یافتن برنمونه‌های اصیل بجستجوی گنجینه‌های منقوش حافظه زنان و مردان سالخورده روانند واعتنائی به فراهم‌آوردن ومطالعهٔ مجموعه‌های جاری ندارند.

درکنفرانس سالانهٔ شورای بین‌المللی موسیقی عامیانه‌که بسال ۱۹۵۲ در لندن برپا شد تعریف زیر بطور موقت بتصویب رسید ، «موسیقی عامیانه آنچنان نوعی ازموسیقی است‌که ازسینه‌ای به‌سینهٔ دیگرمنتقل می‌شود وخود حاصلی ازیك تکامل تدریجی است و تابع اوضاع واحوالی‌که کار تداوم وتغییر و انتخاب درمتن آن صورت می‌پذیرد» .

این تعریف بر مبنای همان اصولی متکی است کـه نیم قرن پیش درکتاب پیشتاز«سیسیل شارپ»[۱] بنام «ترانهٔ عامیانهٔ انگلیسی، چند استنتاج» تشریح شده است .

این‌اصول برای تعریف موسیقی‌عامیانهٔ دوران‌گذشته بسیار سودمندند، اما موسیقی عامیانه امروزرا بهیچ‌روی نمی‌توان براساس‌آنها سنجید.

«اسکار براند»[۲] ، درکتاب « نغمه پردازان » خود برای مشخص ساختن ترانه‌هائی‌که تعریف شورای موصوف برآنها صادق است اصطلاح «Traditional song» یا ترانهٔ سنتی را بکار می‌برد .

«جورج‌هرزوگ»[۳] درفرهنگ « فولکلور، افسانه‌واساطیر» خویش، دربحثی تحت عنوان «ترانه» پس ازبررسی وغور بسیار درکار تعریف ترانهٔ عامیانه به‌این

۱ـ Cécil Sharp.

۲ـ Oscar Brand .

۳ـ George Herzog .

نتیجه‌ای دست می‌یابد که: «ترانه‌های عامیانه در بهترین بیان، به‌چنان نمونه‌هائی از موسیقی و شعر اطلاق می‌شود که در مجموعه آداب و عادات توده‌ای از مردم جاری هستند و زندگی و تحرک دارند».

«جان گرین وی»[1] در کتاب «ترانه‌های اعتراض» ترانه عامیانه را بدینگونه تعریف می‌کند: «ترانه‌ای که با علائق توده پیوند دارد و در تصاحب کامل اوست» اما اصطلاح توده را باید به چه دسته‌ای از مردم اطلاق کرد؟ اگر آن را بمعنای قدیمی‌اش ملحوظ بداریم. ناچار به‌یك جامعهٔ فئودالی روستامنش برمی‌خوریم.

«بارتوك» ترانه‌هائی را که درمجموعهٔ خویش گردآورده «نغمه‌های روستائی» می‌خواند، اما درعین حال به‌نفوذ و سیطرهٔ موسیقی شهری برموسیقی توده اذعان دارد.

درقرن نوزده، سیردنیای غرب بسوی صنعت ودموکراسی «روستائی» را از میانه برداشت و «مرد عامی» را برجای آن گذاشت.

درجامعهٔ امروز، وجود امتیازات طبقاتی را که خود مولودیك نظم اقتصادی واجتماعی هستند نمی‌توان انکار داشت. اما تأثیر آنها درآفرینش و عرضه داشت موسیقی عامیانه و التذاذ از آن چندان واجد اهمیت نیست. زیرا که اساس این موسیقی بروجود انسان متکی است ودسته یاطبقه خاصی نمی‌تواندآن را درانحصار خود گیرد.

درفرهنگ جهانی وبستر برای «توده» تعریف کلی زیرآمده است:

«مردمی متشکل از جماعات وسیع، با فرهنگی درسطح پائین وگروههائی همانند ازنظر خصال اجتماعی ومتغایر با ویژگیهای فرد یاهرنوع طبقه ممتازه، که بمدد پیوندهای نژاد ودین وجزاینها باهم درآمیخته‌اند.

قسمت بزرگی ازاین جماعات که دارای ویژگیهای گروهی است ومایل است تمدن خاص، آداب، عادات، مهارتها، افسانه‌ها، سنن و خرافات خویش را از نسلی به‌نسل دیگر انتقال دهد».

بدیهی است که این تعریف دارای یك برداشت تاریخی است و بیشتر در گذشته مصداق داشته وامروز ندارد. طبقه‌بندی وارزیابی تمدن‌های فرعی وناحیه‌ای درداخل جامعهٔ کنونی نیازمند آزمایشی دقیق و سنجشی زیرکانه است. براساس چه معیاری می‌توان یك تمدن فرعی را ازدیگری برتر داشت؟

---

۱ ـ John Greenway.

آیا این معیار اقتصادی ، اجتماعی یا تربیتی است یا آمیزه‌ای ازاین سه باضافه دیگرجنبه‌های فعالیت بشری است.

جامعهٔ کنونی یك جامعهٔ هم‌خلق نیست هرچند که درمعنای وسیع کلمه یك تمدن نژادی و یاملی ممکن است پدیدآورنده وحدتی وسیع وسرتاسری باشد، درواقع می‌توان گفت که هم‌خصالی خود ترکیبی ازتمدنهای فرعی متباعد ناهم‌آهنگ وغیرجامع است.

یك تمدن ناحیه‌ای شاید بتواند هم‌خصالی مطلوبی را که مورد انتظاراست فراهم‌آورد .

بی‌شك در گذشته یك جامعه عامی متمایل به‌حفظ تمدن خاص خویش ازهرگونه تغییر و تطاولی مبری بوده‌است. تمدنی که ازنسلی تا نسل دیگردست نخورده و تغییر نیافته می‌مانده است.

بطور کلی می‌توان گفت در هرجامعه‌ای دوقدرت متضاد وجود دارند. یکی در سوی ثبات ودیگری درجناح تحول و دگرگونی فعالیت می‌کند . ممکن است شرایطی پیش‌آید که ایندو تاحد معینی بسوی هم‌گرایش پیدا کنند. ودرنتیجهٔ این گرایش حالت تعادلی پدید آید درغیراینصورت یکی قطعاً بردیگری فائق میآیدودرنتیجه جامعه‌را بسوئی که می‌خواهد یعنی تثبیت وضع موجود یا تغییر کامل آن سوق میدهد.

ناگفته نباید گذاشت ، پیشرفتهای شگرف ده بیست سالهٔ اخیر در زمینه تکنولوژی ، هیچ گوشه‌ای ازجهان را ازتأثیر خود ایمن نگذاشته واینهمه مآلا به نیرومندی جناح تحول وتغییر منتهی شده و میل دگرگونی وتازه شدن به هرنقطهٔ دورافتاده‌ای هم رسوخ کرده است.

این‌میل بمددیکنوع فلسفهٔ سیاسی که بطرز روزافزونی تحت تأثیرجنبه‌های انسانی وآزاد منشانه قراردارد ، تشدید وتحریك شده است.

اگر این تحلیل بر جامعه امروزین بشری پذیرفته آید بوضوح دریافته خواهد شد که دیگر تعریف فرهنگ وبستر از کلمهٔ توده (Folk) بصورتی که دربالا ذکرآن رفت مناط اعتبار نمی‌تواند بود . « توده » در واقع همان «مردم» است بنابراین نمی‌توان ازآن بعنوان طبقه‌ای بایك سطح فرهنگ پائین یادکرد.

اگر بخواهیم این اصطلاح را همچنان بکار ببریم (من شخصاً مدعی ارائه جانشینی برای آن نیستم) لااقل معنائی که‌ازآن مراد می‌کنیم باید بامقتضای روز تطبیق داده شود.

درسیر اعصار وقرون بسا کلمات که معنای نخستین را از دست نهاده‌اند . تعریف ترانه عامیانه نیز دیریست تا بوی کهنگی گرفته و درانتظار تغییریافتن و تازه شدن است.

وقتی تعریف ترانه عامیانه چندان محدود شده باشدکه نتواند به‌گنجینه وسیعی از نغمه‌ها که مردم با آنها غم وشادی خودرا بیان کرده‌اند شمول یابد بهتر آنکه در معرض آزمونی دیگر قرارگیرد و برای هماهنگی با محیطی که درحال دگرگونی است ، ازنوآراسته وپیراسته شود.

هرزوگ در این رهگذر ، نیاز به یك تعریف تازه را تأیید می‌کند . وی بدنبال این بیان‌که ، « ترانهٔ عامیانه خود بخشی از فرهنگ توده است ، ازآنچه به‌شهرتعلق‌دارد جداست وتنها بازتاب واقعیت‌های معینی ازفرهنگ یك ملت‌است» می‌افزاید «تعمیم‌هائی راکه دراین تعریف داده شد باید تعدیل داد وبرشرایط نو-پدید منطبق کرد . زیرا آنها به‌گذشته‌ای مربوط می‌شوندکه تازمان حاضر بدرازا کشیده و باآن‌آمیزش یافته است» .

موسیقی‌توده هنرزنده‌وشکوفانی‌است نه‌پدیده‌ای قدیمی‌که درقلمرو باستان شناسی قرار داشته باشد .

این هنر مانند گذشته‌همچنان‌طریقه‌ایست که‌مردم بمدد آن افکارواحساسات‌و علائق خود را بصمیمانه‌ترین وجهی بیان می‌کنند. موضوع وسبك این موسیقی در طول زمان دستخوش دگرگونی شده . اما خطوط اصلی‌ترانهٔ عامیانه وپیوند صمیم آن بامردم چنانکه بود برجای مانده است .

ارائهٔ تعریفی جامع‌ومانع که علاوه‌بردارا بودن حدودی مشخص برسبکهای مختلف موسیقی‌که مردم میافرینند و می‌نوازند و ازآن لذت برمیگیرند، اشتمال داشته باشد ، کار سهلی نیست .

همهٔ‌آنچه راکه بنام موسیقی عامیانه عرضه میشود نمی‌توان واجدکیفیت‌بالا شمرد . زیرا در بسیاری از موارد زیر نقاب موسیقی عامیانه چهره وقبیح و موذی تجارت را بآسانی تشخیص می‌توانیم داد. بهرحال دراینگونه موارد بهیچ روی از آزمون و بررسی فارغ نباید بود وبیاری دقت و تجربه درست را از نادرست باز باید شناخت .

اکنون جای آنست‌که موسیقی عامیانه امروز را با محك تعاریف موجود بیازمائیم.درتعریف شورای بین‌المللی‌موسیقی‌عامیانه (IFMS) قبل‌ازهرچیز شرط انتقال شفاهی وسینه به‌سینه بمیان‌آورده شده است. آیا موسیقی‌که ازطریق رادیو، تلویزیون وصفحهٔ‌گرامافون شنیده می‌شود، براین‌شرط منطبق می‌تواند بود؟ پاسخ من (نویسنده) به‌این‌پرسش «آری» است. نویسنده معتقد است‌که دراین‌موارد نیز تأثیر تقریباً بهمان میزان است‌که درگذشته ازحلقه زدن برگرد اجراکننده و رو

درروی اوبودن حاصل می‌شد. امروزبخش عظیمی ازموسیقی‌عامیانه بیاری وسائلی که گفته شد منتشر می‌شود.

اکنون درامریکا ، علیرغم برنامه‌های تدریس موسیقی در مدارس عمومی ، مردم از نظر سواد موسیقی چندان پیشرفته نیستند و بویژه برای درك و دریافت موسیقی عامیانه طریقهٔ انتقال سینه به سینه را دوست‌تر میدارند .

برخی‌ازهنرمندان توده‌که تاحدی ازسواد موسیقی‌برخوردارند، ساخته‌های خودرا تاحد یك بیان ملودیك توام بایك تصویر ذهنی، برای همراهی باگیتار ، تنزل میدهند.

شاید بتوان‌گفت انتقال وانتشاراینگونه ساخته‌ها دریك‌شکل مدون‌کیفیت موسیقی عامیانه را ازآنها سلب می‌کند. اما برای دفاع ازاصالت‌آنها باید بخاطر داشت بسیاری ازنغمه‌های عامیانه انگلیسی‌که امروزبعنوان نمونه‌های‌اصیل، زیور قبول یافته‌اند، بهمین‌سان راه انتشارپیموده‌اند. جزاین باز می‌توان افزودکه سنت لزوم اجرای موسیقی عامیانه بدست خودفرد چندان‌ریشه‌دار است که طبع وتدوین موسیقی عامیانه بهیچ روی از وقوع تغییر و تنوع درآن‌که یکی از فروض تعریف ابتکاری I F M S است جلو نمی‌تواند گرفت .

باآزمایشی ازانواع‌اصیل‌موسیقی‌عامیانه امروز، بوضوح می‌پیوندد که این موسیقی خود حاصلی ازیك تکامل تدریجی است . درموسیقی جدید تداوم یك‌سنت دیرپا همراه بااثرانتخاب وگونه‌گونگی‌که خودثمرهٔ تطبیق اثر بایك محیط‌متحول است ، نمایان است.

این تداوم نه‌تنها درتم‌های اساسی مدون بلکه نیز درمصطلحات وسبکهای موسیقی‌عامیانه دیده می‌شود وخود نمایشگرارتباط موروثی‌موسیقی نووکهن است.

حقیقت‌آنکه عامل تألیف وتدوین نمی‌تواند موسیقی عامیانه امروز را از اوج اصالت بزیرکشد، فرضیه تصنیف محلی موسیقی دیرزمانیست‌که اعتبارخود را از دست داده است موسیقی عامیانه ساخته و پرداختهٔ ذوق افراد است وگمنامی و ناشناختگی دیگر مدتیست‌که ازشرائط خلوص وارزشمندی‌آن بشمار نمی‌آید.

معیارابتکاری «هرزوگ» که «برجریان‌وسیلان‌ترانه‌ها درخاطرمردم عادی» استواراست چیزیست‌که بربسیاری‌ازترانه‌هائی‌که درحال‌حاضرساخته ودرحدوسیعی نواخته می‌شوند صادق است.

سبك ساده این ترانه‌ها بآسانی‌آنها را برای خوانندگان ونوازندگانی‌که بسوی تم‌های زیباشان جذب می‌شوند قابل درك می‌سازد.

موضوع بسیاری از ترانه‌ها بامسائل واوضاع واحوال روزمربوط است. مردم دیگرخواستار تثبیت فرمهای ویژهٔ هنرخود وایمن داشتن آنها ازهرتغییر وتبدیلی نیستند .

نیازتحول و تجدد دربسیاری ازترانه‌های عامیانهٔ امروزی احساس می‌شود. واین نیاز خود مطلوب نسلی است که از روال کنونی دنیا چندان خشنود نیست . ترانه‌هائی که حاوی معانی خشم و اعتراض و واکنش در برابر بنیادهای سیاسی ، صنعتی وفرهنگی روزگارند کم نیستند این ترانه‌ها وسیلهٔ ابرازنگرانی‌های بشرند، نگرانی ازماشینی شدن و غیرانسانی شدن زندگی و افتادنش به مسیری که درآن مقام فرد تاحد عددی دریك ماشین حساب تنزل یافته است.

موسیقی عامیانهٔ امروز برتعریف «گرین ویز» ، « آهنگهائی که با تمایل توده دمسازودرتصاحب کامل اوست» بخوبی قابل انطباق است. این موسیقی باهمهٔ علائق ناشی ازسنت توده، شوخی، کار، افسانه‌ها ، قهرمانان ، جنایات ، تراژدیها ، عشق و مذهب او ، سروکار دارد . اگرآفرینندهٔ موسیقی عامیانه مانندآهنگسازان بکار تألیف وتدوین مشغول‌شده بدین سبب است که سخنگوئی جامعهٔ خودرا بعهده دارد. او باعرضه داشتن هنرخویش درواقع ازدرد ودرمان توده‌مردم عادی حرف میزند وبطوردقیق‌تر زبان گویای مشتی مردم بی‌زبان است. ازاین‌رو ترانه‌های اوبزودی درتملك وتصاحب آنها قرارخواهدگرفت.

یك ترانهٔ عامیانه‌را هم براساس‌سبك موسیقی آن وهم ازنظررسالت وتأثیری که ازنظر جامعه شناسی داشته است میتوان بررسی کرد.

البته تعریف موسیقی عامیانهٔ یك گروه ملی یا نژادی برمبنای معلومات و اصطلاحات خالص موسیقی ، بسیار دشوار است ، زیرا دربطن هر فرهنگ موسیقی سبك‌های فرعی بیشماری زندگی و نشوونما دارندکه با نمونه‌ها وطرح‌های خاصی ازنغمه‌ها وترانه‌ها پیوند یافته‌اند وجزبمدد اینها تعریف وتوصیفی برایشان نمی‌توان ارائه داد.

«اسکاربراند» که هیچگونه ادعائی هم درزمینهٔ موسیقی شناسی ندارد معتقد است یك ترانهٔ عامیانه دروهلهٔ اول ازآهنگ وطنین آن که صدای ساده‌ایست قابل تشخیص است. دراینجا ما باکیفیت ناخودآگاهی ازدنیای موسیقی وتنزل سروکار داریم که بهیچ‌نوع باریك اندیشی یا صنعتی التفات ندارد. شاید این دریافت غیر علمی درکار تشخیص وتمایز موسیقی عامیانه ازآنچه که تنها دارای شکل موسیقی عامیانه است پژوهنده را چندان دستگیر نیفتد ، اما لااقل واجد این حسن هست

که اورا به‌اهمیت کشف ودرون بینی درمطالعه وارزیابی این‌موسیقی توجه می‌دهد.

معیارهای جامعه شناسی وجزاین‌ها درتعریف موسیقی عامیانه خود براصل پذیرش وقابلیت قبول‌آن متکی هستند.

در اعتقاد من یك ترانه عامیانه باید هم منطبق برمعیارهای موسیقی و هم پدیده‌های جامعه شناسی باشد . اما در این رهگذر بدون احتیاط نباید پیش رفت سلامت وخلوص یك اثر هرگز نباید براساس محبوبیت‌آن قضاوت شود.

آیا می‌توان اثری راکه تازه پیدائی یافته و هنوز محیط دمساز و مطلوب خود را برای نشو وگسترش پیدا نکرده در شمار موسیقی عامیانه ندانست ؟

آیا براساس تعریف‌های کهن وغیرمنطبق باشرائط روز باید قلمروموسیقی عامیانه‌را تنها به‌آثاری‌که جریان وزندگی‌آشکارائی‌دارند محدودکرد ونمونه‌های بسیاری راکه به بوتهٔ فراموشی افتاده‌اند وهمچنان فراموش مانده باقی‌گذاشت ؛ چنین روشی هم غیرعلمی وهم مغایر با طبیعت هرپژوهش وتحقیقی است.

از آنجاکه درگذشته ترانه‌های عامیانه ، سینه به‌سینه نقل می‌شدند برای کسی‌که درزمینهٔ‌موسیقی‌شناسی‌نژادی مطالعه می‌کند دست‌یابی‌به‌گنجینه‌های گمشده سخت دشوار وشاید بکلی متعذر است.

از انبوه کتاب‌ها و نوشته‌هائی‌که می‌توانند ما را درکار تجدید ساختمان فرهنگ عامیانه یاری دهند، تنها معدودی موجود ودراختیارمان هستند وبسیاری دیگر امروز نایابند ویا دور ازدسترس قراردارند.

اختراع‌گرامافون وپیشرفتی‌که پس ازآن ازنظر فنی درکارآهنگها حاصل آمده به‌مرد محقق این امکان را ارزانی داشته‌که نه‌تنها نمونه‌هائی راکه در زمان تصنیف ازطریق انتقال سینه‌به‌سینه مقبول ومطلوب افتاده‌اند بلکه نیزقسمت وسیع دیگری راکه بطرزی وقفه‌ناپذیر درحال ایجاد وتکوین‌است ضبط‌کند ودراختیار گیرد .

اگر موسیقی عامیانه‌را تنها نه‌بعنوان یك هنرمردم پسند بلکه نیز بمثابه راه وروشی درقلمرو موسیقی تلقی‌کنیم ، آنگاه دیگرنمی‌توانیم‌کار پژوهش‌را به معدودی ازترانه‌های موجود ، محدود داریم.

اینجا دیگر ناگزیریم‌که تعداد وسیع‌تری از نمونه‌های این موسیقی راکه بلاانقطاع بوسیلهٔ آثار تازه‌تر از میدان خارج می‌شوند به دایرهٔ تحقیق و بررسی کشیم . این بررسی را نیز باید باتوجه به‌پیوند موسیقی عامیانه باجنبه‌های دیگر

فرهنگ توده بانجام رسانیم.

موسیقی شناسان در طول تاریخ همواره از شناخت و تفسیر آثار استادان موسیقی ، بدون رجوع به شخصیت‌های درجه دومی که راه کامیابی آنان را با ارائهٔ مواد خام واندیشه‌های لازم هموارکرده ودرواقع محیط مساعدی برای بارورشدن استعدادشان فراهم آورده‌اند ، قاصر بوده‌اند . درپرتو بررسیهای موسیقی شناسی تاکنون صدها شاهکار ازگنج فراموشی بیرون کشیده شده است.

حقیقت آنکه ، عدم توفیق این آثار در اینکه طی قرون و اعصار اقبال و توجه مردم را بسوی خود جلب کنند بهیچ روی آنها را از مقام رفیعی که بعنوان نمونه‌هائی عالی کار هنری دارند تنزل نمی‌تواند داد.

کمیت آثاری که تاکنون بوجودآمده یادردست آفرینش وایجاد است چندان زیاد است که امکان ماندن وفراموش نشدن برای همهٔ آنها ازمیان برخاسته است . اینجاست که براساس فرضیهٔ تکامل آنها که مناسب‌ترند باید بمانند وبقیه بدیار نیستی رهسپار شوند. اما تعمیم این فرضیه را به دنیای هنر و موسیقی صحیح نمیدانم . زیراکه دراینجا ما با سبک‌ها وسلیقه‌ها در ارتباط هستیم و میدانیم که درهرعهدی سبک وسلیقهٔ دیگری پرورده‌می‌شود ونشوونما می‌کند. بسیاری ازترانه‌های عامیانه تنها بخاطرآنکه محیط دمسازی برای نشر و پذیرش نداشته‌اند، بی‌آنکه رد پائی ازخود بجای گذاشته‌باشند بنابودی پیوسته‌اند. اگرکاربررسی درترانه‌های عامیانه درتنگنای کلاسیک‌ها ومعیارهائی که درتعریف‌های رسمی ارائه شده محدود بماند . این بررسی چیزی جزیک کوشش نارسا یاگزارشی ناقص ازبخش ناچیزی ازنیروی موسیقی آفرینی توده نخواهد بود.

ازآنجاکه ترانهٔ عامیانهٔ امروز، نمودار حفظ تداوم وارتباط باگذشته‌است موسیقی شناسی که‌ترانه‌های تیره‌ها و اقوام مختلف‌را مطالعه می‌کند ، بخاطرآنکه ازتحرک وقابلیت تحول‌آنها اطمینان یابد ناگزیر ازقراردادنشان درزیر ذره‌بین آزمایش وبازرسی است .

موسیقی عامیانه هیچگاه سکون وخاموشی نمی‌پذیرد. این موسیقی باچنین طبیعتی، درواقع آئینهٔ زندگی انسان درزمان ومکانی است که‌آن را آفریده است . بنابراین باید دایره مطالعه وتحقیق را وسعت داد و علاوه برترانه‌های بسیاری که در زمان خود موفق و مقبولند آنهائی را نیز که کمتر قبول عام یافته‌اند ولی اصالتشان بهیچ روی کمترنیست دراین دایره واردکرد. موسیقی عامیانه را ازاین

پس دیگر نمی‌توان ، تنها براساس معیارهای زیبائی شناسی ارزیابی کرد . زیرا که خود یك راه رسم اجتماعی است که درجامهٔ موسیقی جلوه گری دارد .

اگر با چنین بینشی بمطالعه موسیقی عامیانه برخیزیم، دنیاهای زیبائی‌از هلاقه واندیشه و احساس آدمیان برما گشوده خواهد شد.

ترجمه و نگارش اردشیر لطفعلیان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی